

دیدگاه‌های تاریخی به روابط ایران هخامنشی و دولت اسپارت

در دنیای باستان

□ دکتر سیداصغر محمودآبادی

دانشیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان و دانشگاه آزاد اسلامی محلات

چکیده

تاریختجاری کلاسیک - یونان و روم باستان - به صورتی مداوم و دقیق به تاریخ روابط ایران عهد هخامنشی و دنیای باستان و به ویژه جهان یونانی در قرون پنجم و چهارم ق- م اشاره نموده است. مجموعه بی نظیری از این دقت تاریخگری که بوسیله نویسندگان یونانی نگاشته شده است در دست است و به صورتی روشن تحولات امپراتوری هخامنشیان را تبیین می نماید. آنچنان که تاریخ ایران شناخت کلی خود را از آن دولت، به طور کلی مدیون تلاشهای آن نویسندگان و محققان بوده و تاریخ گذشته خود را از دیدگان آن مورخان و نتیجه اندیشه و تلاش علمی و دقت تاریخی آنها می داند.

در فرایند چنان تلاشی، بیشتر به سیاست دولت شهرهای یونانی به رهبری آتن و پارسیان پرداخته شده است. این در صورتی است که توجه به چنان شرایطی باید در فضای مثلثی که دو ضلع آن را پارسیان و یونانیان - منظور اتحادیه های آتنی است - و ضلع دیگر آن را اسپارتیان تشکیل می دهند بررسی شود.

روابط سیاسی - اقتصادی دولت اسپارت با مجموعه دولت شهرهای یونان شمالی و نوع خاص حکومت الیگارش و درون گرایی آن دولت از عمده مسائلی است که به آن کمتر پرداخته شده و به ویژه تحولی که حضور نظامی اسپارت در مسائل یونان و در ارتباط با حضور نظامی و دیپلماتیک پارس ها در کناره دریای اژه به وجود می آورد قابل بررسی های جداگانه است که مقاله در صدد دستیابی به آن می باشد.

کلید واژه ها: یونان، اسپارت، دولت هخامنشی، داریوش اول، اردشیر دوم، نبردهای ایران و یونان

مقدمه

بیشتر مردمان به جای آنکه رنج غور و بررسی برای دستیابی به حقیقت را بر خود هموار سازند، به اولین خبری که می‌شنوند دل می‌بندند.

توسیدید (جنگهای پلو پونزی کتاب اول ص ۳۵)

امپراتوری هخامنشی در نیمه قرن ششم هزاره اول (۵۵۰ ق - م) به وسیله کوروش و با غلبه بر دولت ماد تشکیل یافت و دوپست و بیست سال بر پهنه تاریخ دوام آورد. آن امپراتوری که خود بر ساختارهای مدنی، سیاسی و فرهنگی نظامهای گذشته آسیای تکیه زده بود به زودی توانست در پرتو نبوغ شخصیت نخستین بنیان گذارانش بر همه آسیای غربی و تا هند و سیحون مستولی شده و سپس از قاره آسیا، به سوی آفریقا و اروپا پرواز کند. به دنبال غلبه بر ماد، لیدی و بابل نیز فتح شد و آنگاه سرتاسر آسیای کوچک و آسیای میانه و به دنبال آن مصر تا حبشه و دریای سند و عمان در اختیار پارس‌ها قرار گرفت و در ۵۲۰ ق - م حد مرزهای این امپراتوری از سوی شمال از رود سیحون تا ماورای قفقاز و از سوی شرق به رودخانه سند و از غرب تا دریای اژه محدود گردید. با این حال اولین فرمانروایان هخامنشی به این حدود گسترده بسنده نکرده و جبهه جدیدی در غرب برای دستیابی به منابع دریایی و اقتصادی جهان یونانی گشوده و بدین ترتیب دنیای جدیدی به روی پارسیان باز شد و تا پایان عصر هخامنشی نیز تکاپوی استیلا بر غرب همچنان ادامه یافت. پارسیان با یونانیان مبارزاتی پیگیر داشتند و در این رابطه، اشکال متفاوتی از روشهای نظامی و سیاسی به کار گرفته می‌شود. دنیای یونانی نیز دارای دو نیمه کاملاً متفاوت و متعارض بود، نیمه آتن و نیمه اسپارت. حرکتهای نظامی - سیاسی پارسیان در یونان، ابتدا این دو نیمه نا همگون را به هم نزدیک ساخت و نتیجه آن پیمان نامه اتحاد همه ملل یونانی تحت عنوان دلوس^۱ بود که یونان را از نظر نظامی بر دولت پارس برتری داد و آنگاه در ایران سیاست پرهیز از جنگ پدید آمد و نتیجه این سیاست تشنج در فضای اتحاد دلوس بود که ابتدا جدایی و آنگاه جنگ را برای ملل یونانی به رهبری آتن و اسپارت بوجود آورد.

۱. (Delose) جزیره‌ای واقع در مرکز دریای اژه که در سال ۴۷۷ ق.م پس از پایان دوره جنگ ایران و یونان، نخستین پیمان نامه های همکاری های نظامی دریایی دول یونانی، به راهنمایی های تیمستوکلس Themisto clas و آریستید aristides در آن پدید آمد.

در خلال جنگ‌های مدیک^۱ اسپارت و آتن در کنار هم علیه ایرانیان جنگیدند، ولی پس از پایان یافتن این دوره، ایرانیان با اسپارت علیه آتن به ستیز برخاستند و دوره جدیدی از مناسبات نظامی - دیپلماتیک آغاز گردید که از شوش پایتخت هخامنشی هدایت می‌شد و آنگاه که ایرانیان با کمک اسپارت، آتن را نابود ساختند دوره جدید تری از روابط سیاسی آغاز شد. این مقاله سعی در باز نمودن روابط ایران و اسپارت در عصر هخامنشی را دارد باشد که مفید افتد.

۱. نخستین آشنایی پارس‌ها با اسپارتیان

کوروش هخامنشی در نخستین هجوم پارسیان به غرب نقشی اساسی داشت، او در ۵۴۶ ق.م از رودخانه هالیس Halys (قزل ایرماق فعلی) واقع در آسیای کوچک عبور نمود و بزودی با فتح سارد Sardis پایتخت لیدی Lydia دولت شهر ثروتمند غرب آسیا دروازه‌های دنیای یونانی را بر روی پارسیان باز نمود. سال ۵۴۶ ق.م سال نخستین تماس میان یونانیان و پارسیان بود. هیچ یک از این دو مردم اهمیت سرنوشت ساز این تماس را درک نکردند. برای یونانیان، پارس فقط یک پادشاهی اقوام عقب‌مانده بود که داد و ستد با آن می‌توانست به رونق بازرگانی یونان کمک نماید. یونانیان هرگز به خواب نمی‌دیدند که در یک نسل، ثروتمندترین، پرجمعیت‌ترین و پیشرفته‌ترین نیمه جهان یونانی زیر فرمانروایی پارسیان خواهد بود و نسل بعد ناچار خواهد شد، در برابر تمام تواناییهای شاهنشاهی پارس، در تلاشی که برای زیر دست آوردن دولتهای عقب مانده‌تر یونانی که همیشه استقلال خود را نگاه داشته بودند، ایستادگی کند. آنها نمی‌توانستند پیش بینی کنند که سراسر آن دوره، رابطه جهانی آنان زیر سلطه هخامنشیان خواهد بود و حتی در کارهای داخلی، دسته‌های سیاسی بسته به این که طرفدار و یا ضد پارسی‌ها باشند با کامیابی و شکست روبرو خواهند شد ولی برای پارسیان در نیم سده بعد، یونانیان فقط یک مسئله کوچک مرزی در مرز غربی بودند.^۱ پیش از شروع جنگ، کروزوس Croesus شاه لیدی از متحدان خویش یعنی بابل، مصر و اسپارت کمک خواست ولی حرکت سریع و جسورانه کورش به این هم پیمانان فرصتی نداد تا بتوانند لیدی را یاری کنند و خود را هم از سرنوشتی مشابه که در انتظارشان بود رهایی بخشند. کورش در زمستان سخت ۵۴۶

۱. (medyce) سلسله جنگهای ایران هخامنشی با یونانیان از ۴۹۰ تا ۴۷۸ ق.م.

ق.م از فلات آناتولی به سمت غرب راند و در نخستین نبرد نیروهای لیدیایی به هزیمت رفتند و در پشت حصارهای بلند سارد، به انتظار رسیدن فصل بهار و متحدان خویش، مخفی گردیدند. ولی این دیوارها در مقابل نبوغ نظامی و دلیری سردار پارس، مانعی کوچک بود. شهر طلایی، پس از چهار ده روز محاصره به تصرف نیروهای پارس در آمد. شهرهای یونانی آسیای کوچک که در میان بهتی ناباورانه، شاهد سقوط دولت‌شهری نیرومند که همواره تکیه گاهشان بود شدند. آنان از فرمانروای جدید که برایشان بیگانه می‌نمود خواستار گردیدند همان شرایطی را که در زمان کروزس داشتند، همچنان حفظ نمایند، این خواسته در نظر فاتح جوان پارس گستاخانه جلوه نمود و رد شد. هرودوت می‌نویسد: «ایونیان آسیای کوچک، سفیری نزد کوروش فرستاده و تقاضا کردند که کوروش با آنها مانند پادشاه لیدی رفتار کند، یعنی به امور داخلی آنها دخالت نکند و همان امتیازات را بشناسد. کوروش جواب مستقیمی به آنها نداده و این مثل را آورده بود. «نی زنی به دریا نزدیک شد و دید ماهی‌ها قشنگ در آب شنا می‌کنند، پیش خود گفت، اگر من نی بزنم، یقیناً این ماهی‌ها به خشکی در آیند» بعد نشست و چندان که نی زد، دید اثری از انتظار او نیست، پس توری برداشته و به دریا افکند و تعداد زیادی از ماهی‌ها به دام افتادند. وقتی که ماهی‌ها در تور می‌جستند و می‌افتادند، نی زن در حال آنها نظاره کرده و گفت حال بیهوده می‌رقصید، می‌بایست وقتی که من نی می‌زدم به رقص در آمده باشید.»^۲ آنگاه یونانیان از اسپارت یاری خواستند، کوروش، اسپارت را فقط یک هم پیمانی می‌شناخت که فرا خوانده شده بود ولی خود را نشان نداده بود، ولی شاه بزرگ پیروز، با شگفتی فرستادگانی را پذیرفت که او را تهدید کردند که اگر به هر شهر یونانی آسیب برساند به دست اسپارتی‌ها به سزای خود خواهد رسید.^۳ سفیر اسپارت لاکرینس Lacrines نام داشت و به کوروش پیام داد اسپارت تحمل رفتار او را نخواهد داشت. کوروش از اسپارت همانقدر اطلاع داشت، که اسپارتی‌ها از پارس‌ها، لذا با حیرت در سفیر نگریسته، بعد رو به یونانی‌هایی که ملتزمین او بودند کرده و گفت: «لاسه دمونیها کیستند و عده‌شان چیست که بدین سان حرف می‌زنند؟» یونانی‌های مذکور این مردم را معرفی کردند. پس از آن کوروش روی به طرف نماینده کرده و گفت: «از مردمی که در شهرهایشان جایی مخصوص دارند^۱ و در آن محل جمع می‌شوند تا با قید سوگند یکدیگر را فریب دهند، من

۱. منظور کوروش از (جای مخصوص) در شهرهای یونانی، اشاره‌ای تحقیر آمیز به Agorae یا محل بازار و

هیچگاه تشویش نداشته ام، اگر زنده ماندم، چنان کنم که این مردم، به جای اینکه در امور یونانی‌ها دخالت کنند، از کارهای خودشان حرف بزنند.^۴ نمایندگان اسپارت پس از شنیدن جواب کوروش به اسپارت بازگشتند و به دو پادشاه اسپارت، آناکساندربیدس Anaxandrides و آریستون Ariston جواب کوروش را رسانیدند. آنها هم، همان جواب را به مردم ابلاغ کردند و مسئله استمداد یونانی‌های آسیای کوچک از اسپارتیان، به همین جا ختم شد.^۵

داریوش و اسپارتیان

داریوش (۵۲۲-۴۸۶ ق.م)، یونانیان را بسیار بیشتر از اسلافش « کوروش و کمبوجیه » شناخته بود. سفر جنگی اوبه سکائیه که در سالهای ۵۱۴-۵۱۳ ق.م علیرغم نظر برخی از محققین با موفقیت انجام شد و آشنایی او را با اروپا و یونان بیشتر ساخت. پیش از نبرد ماراتن Marathon که به سال ۴۹۰ ق.م رخ داد، شناختی که دولت هخامنشی از دنیای یونانی داشت مبتنی بر واقعیت‌های غیر قابل انکاری بود که هنوز هم مطالعه تاریخ روابط ایران و یونان به ما ارزانی می‌دارد. نخستین تماس با یونانیان که در زمان کوروش رخ داده بود نخستین درس‌های شناخت را به ایرانیان داده بود، « جدایی بیانداز و زیر فرمان بیاور » تجربه‌های بعدی و روابط جدیدتر درس دیگری از مکتب یونانی به ایرانیان آموخت، « یونانیان را به آسانی می‌توان خرید » و آنگاه نبردهایی که بین پارس‌ها و ملل یونانی بوجود آمد درس‌های دیگری به آنان فرا داد، آنان یاد گرفتند که یونانیان تک تک، جنگنده‌های بسیار خوبی بودند، چالاک و با سلاح خوب و شایسته این که آنها را درسپاه‌های پارسی در آورند، همچنین پارسیان نیز کشف کردند که شهرهایی که به یکدیگر سخت رشک می‌ورزیدند، نمی‌توانستند به طور یگانه با هم کار کنند و دشوار نبود که دوستانی میان آنها یافت که خود را بفروشدند.^۶ به دنبال تحریکات آتن و شورش مستعمرات یونانی آسیای کوچک و آتش زدن سارد، پایتخت غربی شاهنشاهی هخامنشی، به وسیله آریستا گوراس Aristogoras و دولتهای شورشگر آسیای کوچک، آنان که امیدی به پیروزی خویش نداشتند از دولت‌های یونان قاره‌ای کمک خواستند و بدینسان بود که جنگ ایران و یونان آغاز گردید. جدائی و پراکندگی در یونان از همان آغاز احساس

دادو سند یونانیان است. ایرانیان چنان مکان‌هایی نداشتند و آنرا زشت و ناشایست می‌دانستند. ن- ک نارودان: امپراتوری ایران ص ۱۳۶.

می‌شد. اسپارت که سرگرم تدارک جنگ علیه آرگوس Argos (مرکز آرگولید واقع در پلوپونز) بود و نیز نسبت به ایونی تکامل یافته‌تر از خود، هیچگونه علاقه‌ای نداشت از حمایت آریستا گوراس، خودداری نمود. کورینت و سایر شهرهای یونانی متحد اسپارت هم که علایق محلی آنها برتر از منافع مبارزه مشترک بود از شورشیان حمایت نکردند، تنها آنن که منافع حیاتی آن بر اثر سلطه دریایی پارس‌ها تهدید می‌شد، برای شورشیان بیست کشتی گسیل داشت، پنج کشتی دیگر نیز از جانب ارتری Eretrie (شهری قدیمی در ناحیه اوبه) اعزام گردید. در جنگ خونینی که بین طرفین در گرفت، شورشیان با وجود موفقیت نخستین (تصرف سارد) به علت فقدان کمک موثر از جانب یونان اروپایی خود را کاملاً تنها یافتند و آنگاه پارس‌ها با تصرف دوباره بیزانس به سال ۴۹۴ ق.م کلید بازرگانی و کشتیرانی آسیای کوچک را بدست گرفتند و قدرت خود را بر ایونی از نو مستقر ساختند.^۷ بدینسان اسپارتیان از مقابله با پارسیان خودداری ورزیدند و از کمک به هموطنان یونانی خویش نیز پرهیز کردند. هنوز زمان نبرد سرنوشت‌ساز فرا نرسیده بود.

نبرد ماراتن و اسپارتیان

در سال ۴۹۲ ق.م مردونیوس - برادر زاده و داماد داریوش - در سمت فرماندهی نیروی دریایی و قوای زمینی، در کناره‌های تراس به حرکت در آمد در نزدیکی‌های کوه آئوس Athos توفانی موجب پراکندگی و تفرقه نیروی دریایی او شد و او ناچار از تعقیب نقشه‌ای که داشت دست کشید. بدین ترتیب نخستین اردوگشی پارس‌ها به نتیجه مطلوب نرسید. آنگاه داریوش سفرایی را مامور ساخت تا از آتن و اسپارت قول اطاعت بگیرند ولی یونانی‌ها، آنها را که به فکر تطمیع عمال دولتی افتاده بودند، کشتند. با این پیش آمد، جنگ اجتناب ناپذیر می‌نمود. آتن با اسپارت از در دوستی در آمده و خواستار اتحاد با وی شد.^۸ در سال ۴۹۰، تعداد زیادی کشتی که اغلب آنان متعلق به فقیقیان بود، مامور نگهداری و حفاظت کشتی‌های حمل و نقل هزاران سرباز پارسی شد، پارس‌ها به فرماندهی آرتافرن و داتیس در این اردوگشی شرکت داشتند و فرماندهی آتنی‌ها با میلیاداس Miltiades، آریستیدس Aristeides و تمیستو کلس Themistocles بود. فرماندهی عالی یونانیان به عهده میلیاداس که بصیرت بیشتری در امور نظامی داشت، نهاده شد. قوای آتن در حدود ده هزار تن بود، شهر پلاته Platee هم یک هزار تن را به کمک آتن فرستاد.^۹ پیش از حرکت نیروهای آتنی و متحد آنان به سوی ماراتن، آتنی‌ها فیلیپ پید

Philippided دهنده آتنی را نزد اسپارتی‌ها فرستادند تا از آنان کمک بطلبند. فرستاده تندرو، روز دیگر وارد اسپارت شد و به لاسه دمونیها چنین گفت: «لاسه دمونیها، آتنی‌ها می‌خواهند که شما آنها را یاری کنید و نگذارید که خارجی‌ها بر یونان دست یابند.»^{۱۱} اسپارتی‌ها گفتند: «برای کمک کردن حاضریم، ولی امروز نهم ماه است و موافق عادات اسپارتی، تا قرص ماه تمام نباشد، نمی‌توانیم حرکت کنیم.»^{۱۲} علت کمک اهالی پلاته به آتنی‌ها، روحیه حق شناسانه‌ای بود که آنها نسبت به کمک‌های سابق آتنی‌ها داشتند. بدین ترتیب نبرد مشهور ماراتن آغاز شد و یونانیان نا باورانه در آن پیروز شدند و رویارویی ایران هخامنشی با اسپارت به وعده گاه ترموپیل موقوف شد.

خشایارشا و اسپارت

دوران روابط سیاسی دولت هخامنشی با اسپارت در عصر خشایار شا به دلیل وجود دو اتحادیه سیاسی - نظامی در یونان طولانی‌تر و از نکات جدی‌تری برخوردار است. یکی از این اتحادیه‌ها در سال ۴۸۱ ق.م و در آستانه حمله خشایارشا به یونان در معبد پوزیدون Poseidon بین همه ملل یونانی که خطر نزدیک ارتش پارس را احساس می‌کردند، بوجود آمد در این اتحادیه اسپارت شرکت نمود و نیروهای نظامی خویش را در خط مقدم جبهه نبرد با ایرانیان قرار داد. اسپارتیان به خاطر جبران تاخیرشان در نبرد ماراتن، در شمال و در تنگه ترموپیل Termopylae نخستین دیوار مقاومت را در برابر نیروهای پارسی احداث کردند. ماجرای مقاومت تهورآمیز لئونیداس Leonidas شاه اسپارت در برابر پارسی‌ها، از خاطره تاریخ یونان فراموش ناشدنی است. ارتش بزرگ خشایار شا، در سال ۴۸۰ ق.م با گذر از آبراهه هلس پونت Hellespont از آسیا وارد اروپا شد، عوامل مشخصی در تاریخ سبب این تهاجم بزرگ به اروپا گردیده است. یکی از این عوامل حضور شاه سابق اسپارت دمارات Demaratus در دربار شاه ایران بود. دمارات یکی از محرکین خشایارشا بود و همواره به او می‌گفت که شاه می‌تواند به آسانی پلپونز را بگیرد، حکومت آنجا را تغییر داده، دمارات را پادشاه کند و البته در این صورت او دست‌نشانده ایران خواهد بود.^{۱۳} - دمارات به سال ۴۹۱ ق.م در زمان سلطنت داریوش، از اسپارت رانده شد و به دربار ایران پناهنده گردید، داریوش به او روستاها و شهرها بخشید و او را مشاور خویش ساخت - دمارات، شاه بزرگ را از تردید انتخاب جانشینی خویش نجات داد. او خشایارشا را به داریوش پیشنهاد نمود و به او گوشزد کرد، خشایار شا نوه کورش است و زمانی که

داریوش، شاه بوده متولد شده است. لذا، داریوش خشایارشا را که از جانب مادری، فرزند آتوسا دختر کورش بود به سلطنت برگزید و بعدها، دمارات، شاه جوان را در حمله به یونان تحریک نمود.^{۱۳} خشایار شا نخواست به آتن و اسپارت سفیرانی بفرستد، زیرا سفرای داریوش را آتنی‌ها به گودالی بنام باراتر و اسپارتی‌ها، به چاهی انداخته و گفته بودند، در آنجا برای شاه هم خاک خواهید یافت و هم آب. بعدها، اسپارتی‌ها از عمل خویش نادم گشتند و سفیرانی به نزد خشایارشا فرستاده و تقاضای بخشش نمودند، خشایار شا از آنجا که بزرگ منش بود در جواب گفت: « من نمی‌خواهم شبیه لاسه دمونیها باشم، آنها با کشتن فرستادگان پدرم، قواعدی را نقض کردند که برای تمام ملل اجباری است. من که لاسه دمونیها را از این رفتارشان توبیخ می‌کنم، هرگز شما را نخواهم آزرده و با مرگ شما، اسپارتی‌ها را از تقصیری که بر آنها وارد است خلاصی نبخشم. »^{۱۴} تنگه ترموبیل، اولین برخورد رسمی و نظامی اسپارت را با نیروهای ایرانی در تاریخ به ثبت رسانید. مقاومت گروه اندکی از اسپارتیان در گردنه‌های کوهستانی ترموپیل در مقابل ارتش نیرومند پارس، تنها توانست زمان تسخیر آتن را برای مدتی محدود به تاخیر اندازد و به یونانیان که در تسلیم و یا مقاومت مردد بودند امکان دهد، عقب نشینی کرده و برای آینده تصمیم بگیرند.^{۱۵} به دنبال پیروزی در ترموپیل، آتن بدون مقاومت تسخیر شد و نیروی دریایی پارس، مقاومتی را در تنگه دریایی آرتی می‌زیم Artemesium که توسط آتنی‌ها سازمان داده بود در هم شکست. اینک قلب یونان در اختیار پارس بود و غرور جهانگشایانه خشایارشا ارضاء و آرزویش بر آورده شده بود، اما هنوز بلیه سالامیس Salamis باقی بود.^{۱۶} یونانیان در انتظار سرنوشت نهایی شان در سالامیس گرد آمده بودند، ناوگان بزرگ فاتحین پارس در فالروم لنگر انداخته بود و بیم لرز، هم پیمانان را فرا گرفته بود. همه یونانیان درصدد گریز و مهاجرت از یونان بودند جز آتنی‌ها، فقط تهدید تمیستوکلس به این که با همه ناوگان آتنی راه دریا را در پیش می‌گیرد و آگاهی از اینکه رهبر دموکراتیک آتن، توانایی این را دارد که تهدید خود را به انجام برساند، اوریبیادس Eurybiades دریا سالار اسپارتی را واداشت که فرمان آمادگی برای نبرد را بدهد.^{۱۷} آنگاه از تمیستوکلس پیامی رسید. شاه در آتن بود و در انتظار پایان کار، تمیستوکلس پیام داده بود: « یونانیان آماده فرار هستند و تنگه سالامیس دامگه آنان است، باشد که شاه از گریختن آنان جلوگیری کند. »^{۱۸} دلیلی نبود که خشایارشا با شناختی که از ناوفاداری، پیمان شکنی و

تشنج در میان فرماندهان یونانی داشت در صداقت این پیام شک کند اما هم نامه و هم تصمیم فوری برای حمله خطایی بزرگ بود. بیست و دوم سپتامبر ۴۸۰ ق.م. خشایار شا آماده شد تا نبرد را از فراز تختی با پایه‌های سیمین در پای تپه‌ای کنار تنگه نگاه کند. نیروی دریایی متحدین، کشتی‌های پارسیان را که به دلیل حجیم بودن، از قدرت مانور کمتری نسبت به کشتی‌های یونانی برخوردار بودند و در تنگه‌ای باریک، دچار عدم تحرک می‌شدند به شدت در هم کوبیدند. خشایارشا با ناخرسندی و دلهره از فراز تخت خویش ناظر نابودی آرزوی سلطه بر جهان یونانی که تا روز قبل در اختیار او بود گردید. نیروی دریایی اسپارت به فرماندهی یوربیادس، در ضربات اولیه نبرد ناوهای پارسیان خرد شد اما جناح آتنی و متحدان آن جنگ دریایی سالامیس را با پیروزی به پایان برد و بدین ترتیب اولین برخورد نظامی دریایی پارس و اسپارت در سالامیس رخ داد. خشایارشا، عمده نیروهای نظامی و دریایی خویش را به فرماندهی ماردونیوس در یونان باز گذاشت و خود به شتاب به آسیا بازگشت تا اولاً یونانیان نتوانند راه بازگشت دریایی او را قطع نمایند و ثانیاً از شورش مستعمرات یونانی آسیای صغیر جلوگیری نماید.^{۱۹} شکست سالامیس، نمی‌توانست چندان اهمیتی برای ایران داشته باشد. قشون شاه، تقریباً دست نخورده باقی مانده بود، نواحی متصرفی هنوز تحت تسلط او بودند و تعداد دشمن که با وجود همه معایب هنوز مقاومت می‌کرد اندک و ناچیز بود.^{۲۰} سپاهی که در یونان باقی مانده بود، از حیث شمار، به هم پیمانان برتری داشت و نیز از پشتیبانی نیمی از سپاهیان یونانیان آسیایی نیز برخوردار بود، سپاه دیگر زیر فرمان آرتابازوس راه دراز کنار دریا را نهبانی کرد که فقط از آن راه اکنون آذوقه و ساز و برگ به منطقه جنگی فرستاده می‌شد و سپاه سوم، زیر فرمان تیگرانس، جزایر یونانی اژه را آرام نگاه می‌داشت.^{۲۱} هنوز سالی باقی بود تا اسپارتیان پیروزی حیرت انگیز پلاته Platea را تجربه کنند.

نبرد پلاته و سرنوشت جنگ‌های مدی

به گفته هرودت (کتاب ۹، بند ۲۸-۳۰) عده قشون یونان که در نبرد پلاته شرکت کردند بیش از ۱۱۰۰۰۰ نفر بود. از این عده پنج هزار نفر اسپارتی بودند و با خود سی و پنج هزار نفر اسلحه دار سبک ایلوت را به همراه داشتند - مردم ایلوت، بومیان لاسه دمون و مغلوبین اسپارتی‌ها بودند و اینان با مردم مزبور بد رفتاری می‌کردند که نظیر آن کمتر در جاهای دیگر دیده شده است - می‌توان گفت، آنها برده وار در تحت آقایی مطلق اسپارتیان

می‌زیستند و اربابها، مخصوصاً " سعی داشتند مردم ایلوت را در وحشت قرار دهند تا فرصتی برای شورش نیابند، در این صورت اگر خشایارشا یا مردونیوس وارد پلوپونز می‌گردیدند، تمام مردم ایلوت بر ضد اسپارتی‌ها می‌شوریدند.^{۲۲} هم خشایارشا وهم مردونیوس در این مورد دچار اشتباهات فاحش فرماندهی گردیدند. خشایارشا به آسیا باز گشت و سپاه مردونیوس از آتن به تسالی عقب کشید و سالی در آنجا ماند و به یونان و اسپارت فرصت صف آرایی و مقابله داد. نبرد پلاته به سال ۴۷۹ ق.م رخ داد. فرماندهی نیروی آتنی به عهده لی سی ماک Lycimac پسر آریستید بود و فرماندهی کل نیروهای یونانی بر عهده پاوسانیوس Pausanias اسپارتی قرار گرفت. نبرد در دشت پلاته در شمال آتن سرنوشت حمله آسیا به اروپا را تعیین ساخت. اتحاد یونان در پوزیدون و شجاعت اسپارتی‌ها در نبرد زمینی و حيله تیمستوکلس در سالامیس ایرانیان را در پلاته به شکست کشانید. از آن پس اسطوره شکست ناپذیری ایرانیان و اعتبار ناوگان فنیقی بر باد رفت، اروپا، یونان و قبرس در برابر ایرانیان گستاخ و بی‌اعتبار شدند.^{۲۳} پس از شکست پلاته و مرگ مردونیوس، نیروهای ایرانی به هزیمت رفتند و پاوسانیوس اسپارتی فرمانده کل نیروها بعنوان قهرمان یونان شناخته شد و از او تجلیل به عمل آمد، آنگاه یونانیان به تعقیب بقیه نیروی دریایی ایران که هنوز در دریاهای اطراف یونان مستقر بودند پرداخته و آنان را در دو نبرد میکال Mycale و سس توس Sestos شکست دادند. اینک، جهان یونانی، قوی و با اعتماد به نفس از خطری بزرگ و مهیب گذشته بود. اتحادی دیگر لازم بود که خطر آینده ایرانیان انتقامجو را خنثی سازد. همه یونانیان با ناباوری به نتایج پیروزی خویش می‌نگریستند. از سس توس تا اتحادی دیگر راهی باقی نمانده بود.

دومین اتحادیه یونانی در دلوس Delos

یونان از اولین فشار سهمگین شرق رهایی یافته بود ولی آیا آینده نیز می‌توانست تا این حد اطمینان بخش باشد؟ این سوالی بود که فقط آینده می‌توانست به آن پاسخ گوید. سران فاتح بی‌درنگ، مقدمه اتحاد جدیدی را پی ریختند. اتحادیه سابق (پوزیدون) تنها توانست مسئولیت‌های جداگانه هر دولت شهری را در قالب یک اتحادیه نظامی یکپارچه سازد، اینک پس از پیروزی شگفت آور، لزوم ایجاد یک تشکیلات منسجم که بتواند هجوم سنگین دیگری را تحمل کند در همه یونان بصورت عمیقی به چشم می‌خورد. آتن پیشقدم شد و اسپارت عبوس نیز استقبال کرد و همه ملت‌های یونانی در اتحادیه نظامی

دلوس اتحاد جدیدی را به سال ۴۷۷ ق.م تجربه کردند.^{۲۴} آنان تعهد نمودند همه ساله مقادیری پول ویا کشتی به خزانه دلوس که مستقیم زیر نظر آن اداره می‌شد بپردازند. آن آگاهانه در جهت رهبری بر همه یونان قدم نهاد واین موضوع اگر چه در آغاز چندان روشن نبود اما پس از زمانی کوتاه خشم اسپارت را برانگیخت. پیروزی یونان بر پارس، دست ایرانیان را از دریای اژه و برخی مستعمراتشان در آسیای کوچک قطع نمود. و آنگاه آتنی‌ها پیش تاخته و با استفاده از نیروی دلوس بر متصرفات سابق ایران دست یافتند. اسپارتیان نیز از این موقعیت استفاده کرده و پا اوسانیوس - فاتح پلاته - به بیزناس واقع در کناره هلس پونت حمله بردو آنجا را تسخیر کرد. این عمل موجب ناراحتی آتنی‌ها گردید که به این منطقه چشم داشتند. سرانجام پس از مشاجره‌ای کوتاه، قرار شد این محل در اختیار اسپارتی‌ها باقی بماند. از بیزناس، پالوسانیوس، با خشایار شا وارد مذاکره شد و به شاه ایران پیشنهاد کرد که او حاضر است تمام اسپارت و یونان را به تصرف ایران در آورد به این شرط که به افتخار دامادی شاه ایران نائل آید. از آن پس پالوسانیوس، لباس ایرانیان را در بر کرده و عادات پادشاهان مشرق زمین را انجام می‌داد. این موضوع مورد سوء ظن شورای رهبری اسپارت (افورها) قرار گرفت. او را به لاسه دمون احضار و محاکمه نمودند و سرانجام رای دادند که قهرمان بزرگ اسپارت و فاتح نبرد پلاته به جرم خیانت به وطن اعدام شود. پا اوسانیوس به معبد نپتون Neptune پناهنده شد، مخالفین او به معبد هجوم بردند، زیرا آنجا مکان مقدسی بود، لذا اطراف معبد را با دیواری مسدود نمودند تا کسی نتواند به قهرمان سابق غذایی برساند. گویند اولین آجر دیوار را مادر پالوسانیوس آورد و بدین ترتیب، فاتح بزرگ در معبد از گرسنگی مرد و هرگز نتوانست آرزویی را که از وصلت با دختر خشایار شا داشت به انجام برساند.^{۲۵}

۲. روابط ایران و اسپارت در دوران سلطنت اردشیر اول

اردشیر اول (دراز دست) (۴۶۵-۴۲۴ ق.م) به مدت چهل و دو سال بر امپراتوری هخامنشی حکومت نمود. این عهد از لحاظ روابط سیاسی با اسپارت به سه دوره تقسیم می‌شود.

دوره اول: از آغاز حکومت اردشیر تا صلح کالیاس Callias

دوره دوم: از صلح کالیاس تا جنگهای پلوپونز Peloponessus

دوره سوم: آغاز جنگهای پلوپونز در یونان

در دوره اول حکومت اردشیر، پناهنده شدن تمیستوکلس به ایران از اهمیت بسیاری برخوردار است. از این جهت این مسئله مهم جلوه می‌کند که تمیستوکلس به رابطه با پالوسانیوس سردار اسپارتی که به اتهام خیانت به میهن به مرگ بر اثر گرسنگی محکوم شده بود، متهم شده بود و بعد از مرگ سردار اسپارتی اسناد خیانت او به آتن و رابطه او با ایران فاش گردید. او توسط دادگاه آتن به محاکمه دعوت شد ولی تمیستوکلس در نهم از یونان گریخت و به آسیای کوچک در آمد. پلوتارک می‌نویسد: «تمیستوکلس در گردونه‌ای در بسته جای داده شد چنان که گویی زنی مسافرت می‌کند و دیگران نباید چهره او را ببینند و بدینسان از راه‌های خطرناک گذشت و به حضورشاه اردشیر رسید.^{۲۶} شاه به او محبت کرد چند شهر در آسیای کوچک به او بخشید. در این دوران، سیمون Cimon فرزند میلئادس در آتن حکومت را بدست داشت و او از نیروی دلوس استفاده نموده و علیه ایران هخامنشی در دریای اژه و سواحل آسیای کوچک دست به جنگهایی زد که در اکثر آنها پیروز بود و سرانجام پس از مرگ سیمون، آتنی‌ها که رهبری خردمند بنام پریکلس Pericles یافته بودند، به ایران پیشنهاد صلحی را تقدیم کردند که در تاریخ به نام صلح کالیاس مشهور است.^{۲۷} از زمان شروع حرکت‌های نظامی ایران علیه یونانیان تا صلح کالیاس یعنی از ۴۹۰-۴۷۹ ق.م حدود چهل سال گذشته بود و در این میان آتن و نیروهای دلوس بسیار خسته‌تر از ایرانی‌ها به نظر می‌رسیدند. به گفته دیودور: «اردشیر طالب صلح بود ولی از شرایطی که در آن زمان در آتن هویدا بود، پیداست که آتن خواهان آن بود که زودتر با ایران کنار بیاید زیرا می‌دید، در خارج یونان جنگ با ایران به درازا می‌کشد و بواسطه امکانات زیاد، که در دست آنان است، بالاخره از عهده ایران بر نخواهد آمد و نیز اوضاع داخلی یونان نیز اقتضاء می‌کند که آتن قشون خود را از خارج بطلبد».^{۲۸} بعد از صلح کالیاس، در یونان دوره آرامش، همراه با اقتدار و عظمت در سایه رهبری و درایت پریکلس بوجود آمد، که مصادف است با دوره دوم تاریخ سیاسی عهد اردشیر اول که علیرغم حرکت‌های نظامی در مصر، برای ایران به آرامی گذشت و اردشیر با سیاست پرهیز از جنگ با یونانیان و اعمال سیاست‌های جدید مبتنی بر طلا و استراتژی، به آنان امکان داد که از فرصت‌های خویش استفاده برند و بدین ترتیب با به کار گیری اسلحه طلایی اردشیر توانست نفوذ خویش را در یونان بسیار بهتر از نیاکانش حفظ کند. دیگر مسائل یونان در مرزهای غربی شاهنشاهی، نیازی به شمشیر بران نداشت، چرا که طلاهای شاه و وعده‌های طلایی او حتی قبل از مذاکرات کالیاس و جنگ‌های

پلوپونزی، یونانی‌ها را از فتنه جوی در مرزهای غربی کشور باز می‌داشت.^{۳۹} دوره سوم حکومت اردشیر از صلح کالیاس ۴۴۹ ق.م تا آغاز جنگ‌های پلوپونزی ۴۳۱ ق.م است. صلح کالیاس آرامش واقعی را به یونان باز گرداند، آتن در سایه قدرت اداره و هنر دوستی پریکلس به بهترین ادوار تاریخی خویش در مسیر اعتلای هنر و فرهنگ دست یافت. پریکلس با اسپارت صلحی سی ساله را به امضاء رسانید، اما آرامشی که در پرتو صلح کالیاس به یونان داده شد، تشنجی را در میان یونانیان پدید آورد که حاصل آن بسیار تأسف بار بود. آتن بر دلوس فرمان می‌راندو از آنان برای مبارزه با ایران باج می‌خواست، با این حال سیاست خارجی پریکلس بر خلاف سیاستهای داخلی او یکسره بر باد بود. متحدین دلوس به خاطر صلح نمی‌خواستند بیش از این به آتن خراج پرداخت کنند. پریکلس برای متقاعد کردن متحدان، مفاد صلح با شاه را زیر پا نهاد و مصر را علیه پارس تحریک نمود، او پیشکشی از طلا و ۴۵۰۰۰ بوشل^{۴۰} غله از پسامتیکوس Pesamticus شورشگر لیبی پذیرفت.^{۴۱} پریکلس، مصر ولیبی را که از ساتراپ‌های ایرانی بودند علیه شاه اردشیر تحریک می‌کرد، اما رهبر آتن در این حرکت سیاسی برون مرزی خود، طرفی نسبت. پارس با جدا کردن لیکه در آسیای کوچک به این تهدید آتن پاسخ گفت. سیاست صلح و طلای شاه ایران موقعیت خارجی پریکلس را به شدت تضعیف نمود. یونانیان به دو دسته تقسیم شدند، آنان که با پول و طلای ایران خریداری شده بودند و آنانی که علیرغم صلح کالیاس باز هم مجبور بودند به آتن با ج بپردازند. سیاست شاه ایران تعادل اجتماعی و سیاسی یونان را بر هم زد. دولت شهرهای یونانی از دلوس روی برتافتند و سلطه آتن را بر خود نپذیرفتند. آتن با نخستین دولت شهری که از اتحادیه خارج شد رفتاری سخت نامناسب داشت بسیاری از دولت شهرها برای رهایی از قدرت آتن از دلوس دل کردند و به اسپارت پیوستند، صلح سی ساله بین آتن و اسپارت در سایه سیاست ایرانیان بر هم خورد و سال ۴۳۱ ق.م آغازگر جنگ‌های خونین پلوپونزی گردید.^{۴۲}

ایران و اسپارت در عهد داریوش دوم ۴۲۴ تا ۴۰۴ ق.م

اردشیر اول به سال ۴۲۴ در گذشت- در حالی که در کارنامه سیاسی او موفقیت بزرگ ایجاد تشنج و جنگ در یونان و تضعیف کلی آن به صورت درخشانی به چشم می‌خورد. اردشیر اول بخشی از جنگ‌های پلوپونزی را از راه دور اداره نمود و با مرگ وی به سال ۴۲۴ ق.م در حالی که هنوز دوره اول جنگ‌های پلوپونزی (۴۳۱-۴۲۱ ق.م) به پایان نرسیده بود

فرزندش داریوش دوم به سلطنت ایران رسید. در تمام طول سلطنت داریوش دوم، جنگهای پلوپونزی در یونان ادامه یافت و سیاست خارجی ایران در مورد آسیای کوچک، با تکیه بر سپاه طلایی خویش بسیار پیروزمندانه عمل می‌نمود. داریوش دوم دو تن سیاستمدار پارسی را بنام‌های تیسافرن Tissaphernes و فرنا باز Pharnabazus به شهرهای ایالات آسیای کوچک و ایالات یونانی نشین تعیین نمود. تیسافرن، «شهرب» لیدی (پایتخت غربی امپراتوری هخامنشی) و فرنا باز، شهریان ایالتی شد که در ساحل هلس پونت واقع بود.^{۳۳} وظایف این شهرب‌های پارسی عبارت بود از اعمال سیاست طلا و رشوه در جهت ادامه یافتن جنگ بین دو گروه یونانی در جنگهای پلوپونزی که هنوز دریونان ادامه داشت. این دو فرمانروای پارسی، سیاست جداگانه‌ای را برای تضعیف بیشتر مردان یونانی بکار می‌بردند که در مجموع به یک هدف می‌رسید، تیسافرن سیاست خود را بر حمایت از اسپارت به کار می‌برد و فرنا باز به آتن کمک می‌رسانید. اما هدف هر دو نفر این بود که با شعار «تفرقه بینداز و حکومت کن» سرانجام دولت پارس را برنده جنگ یونان اعلام نمایند. در شوش، داریوش می‌دانست که از طلاهای خویش، چگونه باید همچون حربه‌ای سیاسی، استفاده نماید. و در عین حال می‌دانست که حفظ نوعی موازنه در بین حریفان جنگ پلوپونزی، بیشتر از نابودی آتن که منجر به قدرت یافتن اسپارت می‌شد برای ایران سودمندتر خواهد بود و در عین حال رفع اختلاف آنها منجر به ایجاد اتحادیه یونانیان بر ضد ایران می‌گردید و حاصل این سیاست متوازن، آن شد که اشتغال حریفان در منازعات پلوپونزی به ایران فرصت دهد تا شهرهای یونانی آسیای کوچک را دوباره به انقیاد خویش در آورد و پادگانهای ایرانی را در آنجا مستقر سازد و حتی مالیات‌های معوق را که در دوره دوم حکومت اردشیر اول به علت صلح کالیاس پرداخته نشده بود، باز ستاند. اما این پیروزی دیپلماتیک، ارتش ایران را بجای ورود به آوردگاه‌های بین‌المللی دچار رخوت و فرسایش نمود. چنانکه حتی یک قرن هم طول نکشید که با ظهور اسکندر، این تجربه تلخ در مورد ارتش هخامنشی تحقق یافت و تیغی که از زمان داریوش دوم در غلاف ماند و زنگ خورد در زمان داریوش سوم، دیگر نتوانست جوهر خود را نشان دهد.^{۳۳}

اسپارت در بندی شوش

در بحبوحه جنگهای پلوپونزی، اسپارت نماینده‌ای بنام خالسیداس Chalcideos را به لیدی به نزد تیسافرن فرستاد و آنگاه بین آنان معاهده‌ای بسته شد که مفاد آن به قول

توسیدید چنین بود: « ۱. تمام شهرهایی که در تصرف شاه‌اند و یا متعلق به اجداد او بودند، در تحت اطاعت او باقی خواهند بود. ۲. شاه و لاسه دمونیها و متحدین آنان، مانع خواهند شد از اینکه آتنی‌ها از این شهرها چیزی به رسم هدیه و یا باج دریافت دارند. ۳. شاه و لاسه دمونیها با آتنی‌ها جنگ خواهند نمود و نباید بی‌رضایت یکدیگر با آتنی‌ها صلح کنند. ۴. کسانی از اتباع شاه که بر ضد اویند، دشمن لاسه دمونیها و متحدین آنان نیز شمار خواهند رفت. ۵. اگر کسانی از اتباع لاسه دمونیها بر ضد آنان قیام کنند دشمن شاه نیز - داریوش دوم - محسوب خواهند شد. »^{۳۵} این معاهده به سال ۴۱۴ ق.م منقذ شد و یکسال قبل از این تاریخ، دوره دوم جنگ‌های پلوپونزی در یونان آغاز شده بود. «اومستد» Omested پیمان خالسیداس را که از هر جهت متضمن منافع ایران بود و اسپارت و یونان را تحقیر می‌کرد یک خیانت کامل می‌داند.^{۳۶} در این حال، با عقد معاهده اسپارت و پارس، سلطنت شاه بزرگ بر یونانیان آسیا شناخته شد و اسپارت وضع ممتاز خویش را از دست داد. اما به پاداش آن، طلا گرفت. آنگاه در بهار ۴۱۱ ق.م پیمان جدیدی بین اسپارت و شوش به امضاء رسید. آغاز پیمان چنین بود: « در سیزدهمین سال پادشاهی داریوش - پس از آن نام (افور) شخصیت اسپارتی ذکر شده بود - این تغییر عبارت تاریخگذاری، خود بخود نشان می‌داد که اسپارت کوچکتری خود را نسبت به شاهنشاهی شناخته بود. در آن پیمان، تیسافرن از جانب ایران پذیرفته بود که هزینه نگاهداری همه کشتی‌های پلوپونزی را که در جنگ با آتن در گیر بودند بپردازد و این پرداخت را ادامه دهد تا کشتی‌های شاهی برسد و پس از آن، به اختیار خودشان، می‌توانستند کشتی‌ها را، یا به هزینه خود نگاه دارند و یا هر چه نیاز داشتند، همچون وام اخذ نمایند در پایان جنگ بپردازند»^{۳۷} در این میان، اسپارتیان، دسلی Decelie را (از شهرهای قدیمی یونان در آتیک) که منطقه استراتژیک بسیار مهمی در شمال شرقی آتن بود، با کمک‌های ایرانیان اشغال کردند و بدینسان شهر از این بخش آتیک که انبار آذوقه بود جدا افتاد. تا آن زمان تهاجمات پلوپونزی‌ها به آتیک دورانی کوتاه داشت، حال آنکه این بار که آنان در دسلی مستقر شده بودند، دیگر آتیک را ترک نگفتند آن شهر را ویران ساخته و اقتصادش را فلج کردند. بیش از بیست هزار برده آتنی که اکثر شان حرفه‌ای را فرا گرفته بودند به دشمن پیوستند. صنعت و تمام اقتصاد آتن برده‌دار از این واقعه آسیب دید.^{۳۸}

در دوره حکومت داریوش دوم، ایران از لحاظ سیاست خارجی و به ویژه در یونان و

گسترانیدن جنگهای داخلی آن بسیار قوی بود و استراتژی بی‌نظیری را در تخفیف قدرت یونان و اسپارت انجام داد. اما از لحاظ داخلی وضع دربار داریوش دچار اختلال و در هم ریختگی بود. آن پادشاه سخت زیر نفوذ همسرش پریزاد (پروشات Parysates) قرار داشت. آن زن با دخالت‌های نابجای خود و نفوذ فوق‌العاده‌ای که در شاه داشت، دربار ایران را به شدت ضعیف نمود، اما یونانیان که سرگرم جنگهای پلوپونزی بودند، نتوانستند از ناتوانی درونی پارسها بهره‌برند، زر پارسی، کاربرتر از سپاه خشایار شا بود.^{۳۹}

آتن باید ویران شود

سیاست‌های ایران برای ادامه جنگ‌های پلوپونزی و تضعیف هر دو طرف در گیر ادامه می‌یافت، هرگاه آتن قوی می‌شد، تیسافرن به اسپارت کمک می‌نمود تا از سقوط آن جلوگیری شود و فرنا باز شهر بایران ساحل هلس پونت، نیز آتن را برای ادامه جنگ تقویت می‌نمود. بدین ترتیب، سیاست هردو شهر، نابودی هر دو طرف از طریق ادامه این جنگ فرسایشی بود. سرانجام آتنی‌ها که از این وضع به تنگ آمده بودند مصمم شدند تا سفیرانی به دربار شوش بفرستند و پادشاه ایران، داریوش دوم، بطور مستقیم مذاکره نمایند. اسپارتیان نیز برای آنکه از حریف خود باز نمانند، پیشنهاد اعزام سفیر کردند و در نتیجه گروهی از آتن و گروهی از اسپارت به دربار ایران روانه شدند ولی هنوز از ایالت فریگیه واقع در آسیای کوچک عبور ننموده بودند که خبر رسید کورش پسر کوچکتر شاه به سمت فرمانروایی تمامی آسیای کوچک غیر از قسمت‌هایی که در قلمروی حکومت تیسافرن و فرنا باز بود، معین شده و به مقرر فرمانروایی خویش می‌رود. فرزند جوان داریوش از جانب پادشاه، به عنوان کارانوس آسیای کوچک انتخاب شده بود و در تصمیم‌گیری دارای اختیار تام بود.^{۴۰} کورش، سفرا را باز گردانید و به آنان گفت: بیهوده این راه دور را نپیمایید و خطاب به آتنی‌ها گفت که من بیش از پیش به اسپارت کمک خواهم کرد و بعد برای اینکه عملاً این نیت خود را نشان دهد، حکم کرد نگذارند، سفرای آتن با آتن مکاتبه کنند و حتی می‌خواست حکم توقیف آنها را بدهد ولی فرنا باز گفت: «من قول داده‌ام که آنها آزاد خواهند بود. کورش موافقت کرد ولی با این حال سفرای آتن تا سه سال در کاپادوکیه، تحت نظر بودند و پس از سقوط آتن به این شهر بازگشتند»^{۴۱} از این لحظه، سیاست کورش بر حمایت کامل از اسپارت و محو آتن قرار گرفت، منظور کورش از اتخاذ چنین سیاستی روشن نیست. اما شاید بتوان گفت که او مایل بود در آینده از حمایت اسپارت

برای دستیابی به تخت و تاج ایران و مبارزه با برادر خود اردشیر دوم استفاده نماید. شاید هم کورش، اسپارتیان را که روحیه نظامی داشتند برای ایرانیان سودمندتر می‌دانست. او دریا سالار اسپارتی لیزاندر Lizandre را نواخت و او را مطمئن ساخت که کمک مالی ایران برای نابودی کامل آتن بطور مرتب ادامه خواهد یافت و از ارتش اسپارت پشتیبانی خواهد شد.^{۳۲} کورش به لیزاندر رقول داد که همه موجودی خزانه خود را که بالغ بر پانصد تالان (شش میلیون تومان) می‌باشد و سایر عایدات خویش را برای نابودی آتن به مصرف رسانید و حتی اگر لازم شود تخت زرین خود را نیز به فروش خواهد رسانید.^{۳۳} لیزاندر، مردی با استعداد و سیاستمداری حيله گر بود، از او نقل است که می‌گفت: « آنجا که پوست شیر کفایت نمی‌کند باید پوست روباه به آن وصله کرد.»^{۳۴} اتخاذ سیاست جدید ایران، اسپارت را در برابر آتن در موقعیت بسیار بهتری قرار داد و سرانجام یک نبرد دریایی سرنوشت ساز بین اسپارت و آتن در نزدیکی سس توس و در محلی به نام اگس پوتامس AgosPotoms بوجود آمد و از یکصد و هشتاد کشتی آتنی فقط دوازده کشتی فرار کرده و بقیه نابود شدند و لیزاندر، پس از این نبرد سهمگین که آخرین توان دریایی آتن را به نابودی کشانید جزیره سامس Somos را اشغال کرد و مردم آنجا به آتن فرار کرده و سبب ازدیاد جمعیت آتن وحشت زده گردیدند. آنگاه لیزاندر، راه حمل آذوقه را به آتن از طریق دریای سیاه برید.^{۳۵} گزنفون در تاریخ یونان (کتاب ۲ - بند ۲) می‌گوید: « در این احوال وضع آتن فلاکت بار بود. آتنی‌ها در برابر تمام خواسته‌های اسپارت، به ناچار تسلیم شدند و قبول نمودند که دیوار آتن و دیوار بندر پیره را تخریب کنند. » و با چنین توصیفی که گزنفون از پیروزی اسپارت در آتن نموده است وضع مغلوبین بسیار وخیم و سخت جلوه می‌کند. سپاه فاتح اسپارت وارد آتن شد در حالیکه کوچه‌ها از مردگان ویا مردمی که از گرسنگی در حال مرگ بودند پر بود و در همین حال نی زنان اسپارتی، نی می‌نواختند و زنان و کودکان گرسنه آتنی در حالی که به ناچار می‌رقصیدند به گردن فاتحین گل می‌آویختند^{۳۶} و چنین بود که اسپارت در یک نبرد نظامی قطعی و با کمک‌های مالی کورش کوچک آتن را نابود ساخت.^{۳۷}

کورش کوچک در کنار اسپارت علیه اردشیر دوم

داریوش دوم، اندکی پس از نبرد اگس پوتامس و شکست آتن و پایان یافتن جنگ‌های پلوپونزی به سال ۴۰۴ ق.م در گذشت. پلوتارک می‌نویسد: « داریوش دوم از همسرش

پریزاد (پروشات) دو فرزند پسر داشت. اردشیر که قبل از به سلطنت رسیدن او تولد یافته بود و کورش که در زمان سلطنت او به دنیا آمده بود. پریزاد علاقمند بود کورش به تخت بنشیند و به شاه توصیه می نمود کورش از این لحاظ که در زمان شاهی پدر به دنیا آمده بود به تخت نزدیکتر است و در این مورد سیاست داریوش را در انتخاب خشایار شا که بوسیله شاه اسپارت، دمارات Demaratus توصیه شده بود به شاه توصیه می نمود ولی داریوش اردشیر را ترجیح داد و هم او بود که پس از مرگ پدر بر تخت شاهنشاهی هخامنشی نشست.^{۴۸} کورش این انتخاب را نپذیرفت و از آسیای کوچک به شوش بازگشت و در مراسم سنتی تاجگذاری برادر که بطور معمول در پاسارگاد انجام می شد شرکت جست و در همین زمان قصد قتل برادرش را نمود، توطئه بوسیله تیسافرن کشف شد و شاه فرمان قتل برادر صادر نمود. همین که این خبر به پریزاد رسید سرعت خود را به محل اجرای حکم رسانید و پسر را چنان در آغوش کشید و بدن او را با موهای بلند خویش پوشانید که جلاد نمی توانست به اوضربه بزند آنگاه شاه در مقابل گریه ها و قسم های مادر تسلیم شد و کورش را بخشید و او مجدداً " به آسیای کوچک بازگشت.

به گفته او مستد: " حق شناسی انتظار نمی رفت." " کورش در بازگشت به آسیای کوچک به سال ۴۰۳ ق.م برای همزامایی بر سرتاج و تخت با برادر مهرت آماده شد و به سپاهیان پارسی که در اختیارش بود سیزده هزار مزدور یونانی افزود. نیروهای اسپارتی تحت امر کلئارخوس clearques نیز به او اظهار وفاداری نمودند و افسران اسپارتی به آموزش تربیت مزدوران یونانی که فقط خواستار خوراک و جیره بودند، پرداختند.^{۴۹} آنگاه کورش در راس سپاه خود در بهار ۴۰۱ به سمت شرق به راه افتاد. مقصد و علت لشکرکشی از نظر همگان مخفی مانده بود. در تارس tares، سربازان دریافتند که توطئه ای علیه شاهنشاه ایران، اردشیر دوم در دست اجراست، آنگاه همه گفتند که ما به جنگ شاه نمی رویم و برای اینکار استخدام نشده ایم و سردار اسپارتی کلئارخوس را سنگسار کردند. ولی کورش و کلئارخوس، نیرنگی به کار بردند و دروغ گفتند و خوراک و حقوق سربازان را افزودند تا آنان را آرام نمودند.^{۵۱}

با وجود تمهیدات سرداران، معهذ، سربازان آرام نمی گرفتند و از جنگ با شاه بزرگ واهمه داشتند و با هر پیشروی به درون خشکی، سربازان مزدور بدگمان چیزی تازه می خواستند و این خواسته ها با بیرون دادن دریک های تازه که تصویر کورش بر آن نقش

شده بود برآورده می‌شد. روی این سکه‌ها، یک کوروش نیم یونانی بدون ریش با بینی راست و اندکی برگشته به سمت بالا و تن پوش مادی از پارچه‌های درشت و دیهیمی بدون نوک تیز که بر سر نهاده شده بود.^{۵۲}

نبرد اصلی در سوم سپتامبر ۴۰۱ ق.م در کوناکسا Cunaxa واقع در شمال بابل رخ داد و کوروش مقابل برادر خود قرار گرفت. کلئارخوس، پارسیان را در جناح راست شکست داد ولی کوروش، احتیاط را از دست داد و هنگامیکه با شاه روبرو شد بسوی او تاخت و اردشیر را زخمی نمود ولی خود وی به شکل فجیعی کشته شد.^{۵۳}

کودتایی که کوروش علیه برادر به راه انداخت در کوتاه مدت نتایج بد و در دراز مدت نتایج بدتر به بار آورد. آنچه در کوتاه مدت رخ داد، عقب نشینی معروف به ده هزار نفر یونانی از ایران بود که به رهبری گزنفون انجام شد. بعدها یونانیان از واقعه بازگشت ده هزار نفر ستایش‌ها کردند و آنرا دلیل ضعف حکومت مرکزی ایران به شمار آوردند. اما شکست یونانیان در کوناکسا و عقب نشینی آنان از ایران، نمیتواند عامل عمده ضعف باشد، آنچه در این امر موجب شد که نتایج بدی را - چنانچه ذکر شد برای ایران بوجود آورد- حضور یونانیان بود که برای اولین بار وارد مرزهای داخلی امپراتوری شده و برای نخستین بار در آسیا، در برابر بزرگترین ارتش جهان قرار گرفته بودند و آنچه نتایج بدتری را پدید آورد این بود که بعدها، اسکندر در حمله به آسیا، این واقعه را همواره به خاطر داشت و جسارت و شهامت ده هزار نفر را ستایش می‌نمود و آن را سرمشق خود قرار داد و اعتقاد داشت که برای شکستن ایرانیان، باید جنگ را به آسیا برد.^{۵۴}

در بهار سال ۴۰۰ ق.م تیسافرن مجدداً به آسیای کوچک بازگشت و به سمت فرمانروای کل مشغول کار شد. دولت شهرهای کوچک یونانی که قبل از آن با کوروش، علیه شاه بزرگ، همکاری نموده بودند از ترس انتقام ایران به اسپارت پناه بردند. جنگ بین اسپارت و پارس اجتناب ناپذیر می‌نمود. اسپارت به دشمن شاد کمک نموده بود و اینک نیز، یونانیان متمرد را در پناه خویش گرفته بود. آگه زیلاس Agesilaus^{۵۵} سردار اسپارتی به مقابله تیسافرن شتافت. سواران پارسی در دشت هرموس در نزدیکی سارد از اسپارتیان شکست سختی خوردند. اردوی تیسافرن، پولهای طلای ایران که صرف اختلاف در میان یونانیان می‌شد و شترهای ارتش ایران که بعداً آگه زیلاس با به تماشا گذاردنشان، شگفتی یونانیان را جلب نمود، به جنگ اسپارتی پیروز افتاد.^{۵۶}

در زمستان ۳۹۵ ق.م اسپارت در آسیای کوچک یکه تاز بود. در شوش، پریزاد، مادر شاه که می‌خواست زبونی دشمن خویش را که باعث شکست کوناکسا و مرگ کورش شده بود، ببیند. سردار دلاور پارسی را متهم به بی‌لیاقتی، سستی و شورش گری نمود. شهرب فریگیه واریسوس Varieus دستور یافت سر تیسافون را از تن جدا کرده و به شوش بفرستد. پریزاد به کینخواهی، خود رسید و اکنون می‌توانست خرسند بمیرد ولی پارس تواناترین تدبیرگر خویش را از دست داد.^{۵۷}

پلوتارک می‌نویسد: «اردشیر با کشتن تیسافرن که آشکارترین و بدترین دشمن یونانیها بود، هر سیه روزی را که به یونانیان وارد آورده بود جبران کرد.»^{۵۸}

اینک اسپارت، شرمناک و سرافکننده از آتن و متحدین یونانی، بخاطر اتحادی که در گذشته با ایران داشت در مقابل دولت پارس قرار گرفته بود و قصد داشت به جبران گذشته به آزادسازی جزایر یونانی نشین و سپس به تصرف آسیای کوچک بپردازد. یونانیان که درد تحقیر را چشیده بودند از آگه زیلاس به مثابه قهرمانی که می‌تواند آنها را در مقابل قدرت طلبی‌ها و سلطه‌گری‌های پارسیان برتری بخشد استقبال کردند.

شعار آن سردار اسپارتی، انتقام از ایرانیان و کشاندن جنگ به خانه آنان بود. دولت ایران برای مقابله با تجاوز سردار اسپارتی با آسیای کوچک، شخصی به نام تیموکرات Timocrata از اهالی (ردس) را با پنجاه تالان پول (۳۰۰ هزار فرانک طلا) به یونان فرستاد تا در شهرهای یونانی، نظر فرماندهان و فرمانروایان را به طرفداری از ایران جلب کند و آتش جنگ را بر ضد اسپارت در یونان برافروزد. تیموکرات با زبردستی توانست ماموریت پنهانی خود را با صرف هزاران دریک طلا انجام دهد و شهرهای آتن، تب، کرینت و ارگس را علیه اسپارت وادار جنگ کند. به دنبال این سیاست جدید، سردار اسپارتی به سال ۳۹۴ ق.م بوسیله افورهای اسپارتی از آسیای کوچک فراخوانده شد.^{۵۹}

آگه زیلاس درست زمانی به اسپارت بازخوانده شد که خواب تاخت و تازهای تازه را تا کاپادوکیه می‌دید اما برای او یک عامل عمده ناشناخته ماند و آن شناختی بود که پارسیان از دیرباز از یونانیان داشتند. آنان یک سستی تباه کننده‌تر یونانی را کشف نموده بودند و دیرزمانی آن عامل را که بسیار برنده‌تر از شمشیر بود در دنیای یونانی بکار می‌گرفتند. طلا همیشه در بدترین شرایط بهترین عملکرد را پدید می‌آورد. در سخن کوتاه و رک اسپارتی آگه زیلاس این حقیقت آشکار نهفته است. او در هنگام ترک آسیا می‌گفت: «مرا ده هزار

کمانگیر شاه از آسیا رانندند.» و غرض او از این گفته « ده هزار بی‌مرگ » نبود، بلکه سکه‌هایی بود که رویش انگاره شاه چون کمانگیری نمایانده شده بود.^{۶۰}

اردشیر دوم به درستی درک می‌نمود، همانگونه که آتن با کمک نظامی ایران به دست اسپارت در آگس پوتامس از ادعاهای خویش برای تسلط بر جهان یونانی دست برداشته بود، اینک نیز با تقویت و پشتیبانی آتن باید حریفی روبروی اسپارت که دولت هخامنشی را با خطر روبرو ساخته بود قرار گیرد. بدین ترتیب استراتژی اردشیر سرانجامی سخت برای یونان به بار آورد.

۳. سیاست جدید ایران: همراهی با آتن علیه اسپارت

اگر سیاست نظامی آگه زیلاس مبتنی بر کشاندن جنگ به خانه آسیایی‌ها بود اردشیر به سادگی اما با فراست، این سیاست را مبدل به کشاندن جنگ به یونان نمود و یکبار دیگر - پس از پلوپونز - شعله‌های جنگ داخلی را در سرزمین‌های یونانی مشتعل نمود.

آگه زیلاس به سرعت به اسپارت بازگشت، شاه اردشیر یک اتحادیه نیرومند یونانی را با ارسال طلاهای خویش در مقابل اسپارت قرار داده بود. نخست اهالی «تب» بر ضد اسپارتیان سلاح برگرفتند و آنان را در نبردی که طی آن لیزاندر - فاتح آگس پوتامس - کشته شد، شکست دادند. آنگاه نیروی دریایی ایران به فرماندهی فرنا باز به کمک آتن شتافت و نیروی دریایی آتن را که پس از آگس پوتامس به کلی نابود شده بود بازسازی نمود و دریا سالار آتنی موسوم به کانن Conon را که دوست صمیمی و متحد پارس محسوب می‌شد در راس آن قرار دارد. سپس در بهار ۳۹۳ ق.م ناوگان متحدین به فرماندهی فرنا باز به سوی آبهای لاسه دمون راند و آنگاه از راه خلیج سالونیک به کرینت رفته و مورد استقبال مردم آنجا قرار گرفتند. اینک همه یونانیان آماده بودند در نمایش بزرگی که ایرانیان علیه اسپارت کارگردانی می‌نمودند، شرکت نمایند.

زمانی وضع وخیم‌تر شد که کرینت در کنار تب قرار گرفت و آنگاه آتنی‌ها نیز که وضع را درک می‌کردند حاضر شدند در مقابل پول به اتحاد بپیوندند. فرنا باز تقاضایشان را پذیرفت و آتنی‌ها با پولی که در اختیارشان قرار گرفت دیوارهای آتن را که در جنگ‌های پلوپونز توسط اسپارت تخریب شده بود از نو بازسازی کردند.

در واقع طرح سیاست جدید ایران از یونان عبارت بود از دوباره ساختن آتن، جلب افکار عمومی مردم شهر و تقویت نیروی نظامی آن در برابر اسپارت.^{۶۱}

اسپارت چاره‌ای جز جنگ نداشت و در حقیقت روحیه اسپارتیان نیز در خود پاسخی جز

جنگ نمی‌یافت.

قوای متحدین در حوالی کورونه Coronee گرد آمدند و پس از جنگی مهیب که طی آن آگه زیلاس به سختی مجروح گردید و بر زمین افتاد و تنها بر اثر دلیری پنجاه اسپارتی که نگهبان او بودند از مرگ نجات یافت، با وجود این، شاهد پیروزی را در آغوش گرفت. اما این پیروزی در مقابل شکست سختی که ناوگان ایران به رهبری کونون آتنی، چندی پیش از آن به کشتی‌های اسپارت در کنیدوس Cnidos در منتهی الیه جنوب غربی آسیای کوچک، وارد آورده بود ناچیز بود. آن نبرد در حقیقت آغاز انحطاط سلطه دریایی اسپارت به شمار رفت.

آنگاه کونون کشتی‌های خود را از جزیره‌ای به جزیره دیگر و از نبردی به نبردی دیگر راند و حکام اسپارتی را که پس از نبرد آگس پوتامس در آنجاها، استقرار پیدا کرده بودند، بیرون راند. این حکام چنان مورد تنفر مردم واقع شده بودند که کونون توانست ماموریت خود را با سهولت شگفت‌انگیزی انجام دهد.^{۶۲}

هنگامی که کونون به آتن بازگشت، مردم او را با شادی و هلهله پذیرا شدند و وی را منجی کشور و تمیستوکلس دیگری دانستند. او به تعمیر برج و باروهای آتن پرداخت اما در افق خوشبختی همگانی فقط لکه ابری دیده می‌شد که علامت نامیمونی بود و فقط تعداد کمی از مردم آن را درک می‌کردند. این دیوارهای تازه آزادی، با طلای ایران برپا می‌شد. به زودی آتن به این منجی بی‌نظیر بی‌توجه شد و بر او همان بلایی رفت که بر دیگر همگنان او «قهرمانان سابق» رفته بود. آتن، کونون را در اوج قدرت کنار گذاشت، مسلماً نظر دربار ایران به این مرد محبوب آتنی، دیگر نظر مساعدی نبود ولی سقوط کونون، اسپارت را بسیار شاد نمود.

شاه اردشیر صلح شاه را به یونان تحمیل می‌کند

ساختن دیوارهای آتن، اسپارت را نگران می‌کرد، آنان بخاطر می‌آوردند که در پایان نبردهای پلوپونز، این دیوارها را که به وسیله تمیستوکلس ساخته شده بود از بیخ و بن بر انداخته بودند ولی سیاست اخیر ایران در حمایت از آتن، برای اسپارت قابل تحمل نبود، اگر آتن قوی می‌شد اسپارت محکوم به نابودی بود زیرا ذخایر و نیروهایش را در جنگ‌های فرسایشی و طولانی از دست داده بود لذا، اسپارت در مقام عذرخواهی برآمد. رفتار آگه زیلاس برای اسپارت نتیجه‌ای هراس‌انگیز داشت. نتیجه آن شد که شورای عالی اسپارت

رای داد سفیری به پوزش به ایران فرستاده شود.

دریا سالار جدید اسپارت، آنتالسیداس Antalcidas از طرف شورا، به عنوان سفیر عالی اسپارت به نزد تیری باذ در سارد فرستاده شد. آنتی‌ها نیز همین که از این قضیه مطلع شدند آنان نیز سفرایی نزد تیری باذ روانه کردند تا لاسه دمونیها، تنها به قاضی نرفته باشند.^{۶۳}

آنتالسیداس در نزد تیری باذ اعتراف کرد که لاسه دمونیها نظری به شهرهای آسیایی یونان در آسیای کوچک ندارند. تنها چیزی که اسپارت از شاه ایران می‌خواهد این است که شاه اردشیر استقلال جزایر و شهرهای یونانی اروپایی را بشناسد.

آنتالسیداس برای بار یافتن به نزد شاه، دو سالی در سارد انتظار کشید و سرانجام به اتفاق تیری باذ در شوش به حضور شاه اردشیر رسید، اردشیر این سفیر نیرنگ باز را به گرمی پذیرفت و به گفته پلوتارک: «او برای خوش آمد شاه در حضور او رقص تقلید مبارزه و مرگ لئونیداس پادشاه اسپارت را که در نبرد ترموپیل کشته شده بود در آورد و اردشیر تاج گلی که با گرانبهاترین عطرها آغشته شده بود نثار این اسپارتی محیل نمود و او را نوازش کرد.»^{۶۴}

مجلس آخر این کم‌دی سیاسی در سارد به نمایش نهاده شد، تیری باذ که به جای فرمانباز^{۶۵} به فرمانروایی آسیای کوچک برگزیده شده بود در سارد فرمان اردشیر را که به مهر او مهور بود به نمایندگان دول یونانی نشان داد. مضمون فرمان به گفته گزنفون چنین بود: «شاه اردشیر عادلانه می‌داند که شهرهای آسیایی، کلازومن Clazumene و قبرس را مستملکات خود بدانند و او آزادی و استقلال داخلی یونان اروپایی را به آنها مسترد خواهد ساخت، مگر لمنوس Lemnos، ایمبروس و سکیروس Skyros که مانند گذشته از آن آنتی‌ها خواهد بود هر که صلح را نپذیرد، با او خواهم جنگید، همراه با آنها که با من همداستانند، پیاده و در دریا با کشتی و با پول.»^{۶۶} ۳۸۷ ق.م

اسپارت، یکبار دیگر یونان را قربانی سیاست‌های، خویش نمود و یکبار دیگر شرمساری خیانت ناشی به هموطنان خویش را با تمام وجود احساس کرد.

اردشیر اول با صلح کالیاس (۴۴۹ ق.م)، اساس اتحاد و تعهد را در دنیای یونانی متزلزل نمود و اردشیر دوم با صلح شاه و خطاب به آنتالسیداس به محافظه کاران جنگ طلب جهان یونان پاسخی معکوس داد و یکبار دیگر در واپسین روزهای حکومت

هخامنشیان، قدرت سیاسی و امنیتی استراتژی و نبوغ فرمانروایی ایرانی را به مردم زمان خود و مردمان زمانهای آینده ثابت نمود.

این «صلح اعطایی شاه» که با جلوگیری از اتحاد یونانیان، در واقع یونان را قطعه قطعه می‌کرد، بدون آنکه به تمامیت اسپارت لطمه‌یی بزند، حیثیت آتن را بر باد داد، چرا که با این فرمان، شاه به آتنی‌های مغرور نیز همچون دیگر رعایای فرمانبردار خویش فرمانی تحکیم آمیز داده بود.^{۶۷}

بر طبق یک ماده دیگر عهدنامه، که در بادی امر جالب توجه به نظر می‌آمد، استقلال همه شهرهای بزرگ و کوچک یونان اصلی تضمین می‌شد. آیا یونانیان، چیزی بهتر از این می‌خواستند؟ مسلماً نه به شرط آنکه اسپارت با ایران متحد نشده بود! اردشیر دوم اسپارت را به صورت سگ نگهبان خود درآورده بود و بدین ترتیب می‌خواست جلو اقدامات یونانیان را در مورد برقراری مجدد وحدت خویش بگیرد. در حقیقت، اسپارت ماموریت مشعشع نظارت بر اجرای دقیق عهدنامه را بر عهده گرفته بود! و آنچه برای او می‌ماند این بود که تمام خاک خود را حفظ می‌کرد و در میان یونانیان به دلیل رابطه با دولت ایران احساس مزیت و برتری می‌نمود.^{۶۸}

در این زمان یونانیان چنان ضعیف و چنان عاجز و متفرق شده بودند که می‌بایست نه تنها سیطره اسپارت، بلکه تفوق شاهنشاه ایران را نیز، بپذیرند و این نخستین بار پس از نبرد سالامیس (تقریباً یک قرن قبل) بود که ایرانیان توانستند، به طور واقعی تسلط خود را بر یونانیان آسیای کوچک تحمل نمایند. اینک اردشیر می‌توانست به خوبی خودستایی کند که آنجایی که داریوش و خشایارشا درمانده بودند او کامیاب گشته بود.^{۶۹}

«صلح شاهنشاهی» جهان یونانی را به دو بخش تقسیم کرد و این دو بخش یکی به طور مستقیم و دیگری به طور غیر مستقیم در این هنگام تحت استقلال ایران بودند. یونانیان میراث عصر طلایی خود را بر باد داده و قهرمانان و مردان سیاسی خویش را انکار کرده بودند و آنچه اهانت را شرم‌آورتر می‌ساخت این بود که یونانیان می‌بایست در برابر دشمنی سر فرود آوردند که او را در دریا و خشکی شکست داده بودند و اینک اسپارتیان در سایه قدرت هراس آور ایران، بر یونانیان به همان اندازه نظارت دقیق می‌کردند که بر هیلوتهای خودشان. استانداران ایرانی مجدداً بر اریکه قدرت خویش در آسیای کوچک باز گردیدند و قدرت ایرانیان باز بر آسیای صغیر و کرانه‌های دریاها استقرار گرفت.

حکومت اسپارتیان و دوستان ایرانی آنها حس تنفیری در یونان ایجاد کرد که ثمرات تلخ خود را در آینده‌ای نه چندان دور به بار آورد. از پیمان آنتالسیداس^{۶۰} تا حضور اسکندر مقدونی در آسیای کوچک و نبرد گرانیکوس^{۶۱} Granicus هنوز سی سالی راه باقی بود.

نتیجه

« صلح شاه » بی‌اعتباری روابط اجتماعی دولت‌های یونانی راه یکبار دیگر ثابت نمود، عهد طلایی اما کوتاه پریکلس، نیمه دوم قرن پنجم ق.م یونان اروپا را از یک تابش کوتاه و با عظمت، شکوه و آوازه بهره مند ساخته بود، اما شرط‌های صلح، امپراتوری دریایی آتن و قدرت هراس انگیز زمینی اسپارت را از هم پاشید. روزهای زرین پریکلس رفته بود و هرگز بازمی‌گشت. اینک بسیاری از دولت شهرهای یونانی به صورت اعضای یک پهنه وسیع امپراتوری پارس در آمده بودند. سربازان یونانی و اسپارتی که زمانی در ماراتن و در پلاته حماسه آفریده بودند، اینک در سپاه شاه و در ارتش‌های مصری به صورت مزدوری، به کار می‌پرداختند. با این همه در ولایات آسیای کوچک و ایونی کارها به سادگی پیش نمی‌رفت و اردشیر ناچار شد چندبار دیگر قدرت صلح شاه را که ارکان آن بر سیاست و طلا تکیه داشت تاکید نماید، اما با وجود سیاست‌های ایران، در این کشورها نوعی حکومت‌های خود مختار مبتنی بر جنبه‌های دموکراتیک رایج بود زیرا ایرانیان دست این ولایات را که از مرکز امپراتوری بسیار دور بود در امور داخلی خود بسیار آزاد نهاده بودند و دیگر چون گذشته از سلسله‌های محلی و شهرهای آزاد روبه رشد، خواسته نمی‌شد تا سیادت شاه بزرگ را بر خود بپذیرند و خراج منظم به دربار ایران بپردازند. حتی آنان دیگر ملل مغلوب را به قبول آیین خویش نیز وادار نمی‌ساختند. از این رو بر دیگر سکه‌های شهرناتان ولایات نقش اهورامزدا مشاهده نمی‌شود بلکه تصویر بعل ترسوس Baal of tarsu و پالاس آتنه نقش شده است.

با مرگ اردشیر دوم به سال ۳۵۸ ق.م تاریخ روابط ایران و اسپارت تقریباً به پایان می‌رسد، سیاست اردشیر دوم در تضعیف ملل یونانی برای دراز مدت نتایجی شوم را برای هر دو ملت‌های ایرانی و یونانی به بار آورده بود، در شمال یونان و در کوهستانهای بلند مقدونیه Macedonia سپاهی به فرمانروایی فیلیپ Philip آماده می‌گردید تا از راهی که ایرانیان آن را در یونان ضعیف شده فراهم ساخته بودند بگذرد و امپراتوری هخامنشی را نابود سازد. کمی بعد اسکندر از این راه عبور نمود.

پی نوشت

۱. لوکاس، هنری: تاریخ تمدن صفحه (ج ۱) صفحه ۱۷۳
۲. گریمرگ، کارل: پیشین صفحه ۶۳، همچنین ن.ک هرودت: تواریخ صفحه ۲۵
۳. طوسی، محمد علی: پیشین صفحه ۱۳-۱۰
۴. دیاکونف: پیشین صفحه ۶۳
۵. بنگستون، هرمان: یونانیان و پارسیان صفحه ۲۰
۶. اومستد: تاریخ شاهنشاهی هخامنشی صفحه ۵۶
۷. پیرنیا، حسن: پیشین صفحه ۲۸۹
۸. هوار، کلمان: ایران و تمدن ایران صفحه ۵۶
۹. اومستد: تاریخ شاهنشاهی هخامنشی صفحه ۵۷
۱۰. توین بی، آرنولد: جنگ و تمدن صفحه ۴۱
۱۱. پیرنیا، حسن: پیشین صفحه ۲۹۰
۱۲. اومستد: تاریخ شاهنشاهی هخامنشی صفحه ۶۰-۵۴
۱۳. پیرنیا، حسن: پیشین صفحه ۷۰۴
۱۴. پیرنیا، حسن: پیشین صفحه ۷۵۵
۱۵. دیاکونف: تاریخ جهان باستان (پیشین) صفحه ۸۱
۱۶. دولاندن، شارل، تاریخ جهان (ج ۱) صفحه ۱۱۲
۱۷. هرودت: پیشین صفحه ۴۴۳
۱۸. کوک، جان مانوئل: شاهنشاهی هخامنشی صفحه ۲۱۹
۱۹. بعدها، هنگامی که تمیستوکلس به خیانت متهم شد و به ایران پناه آورد اردشیر اول فرزند خشایار شاه، نسبت به او مهربانی نمود. تمیستوکلس مدعی بود که به هنگام خروج خشایارشا از مملکت سالامیس می‌توانسته راه را بر او ببندد اما این کار را انجام نداد. ن.ک تو سیدید: تاریخ جنگ پلویونزی صفحه ۹۰
۲۰. پیرنیا، حسن: پیشین صفحه ۷۰۴
۲۱. زرین کوب، عبدالحسین: تاریخ مردم ایران قبل از اسلام (ج ۱) صفحه ۱۶۴
۲۲. موله، ماریان: ایران باستان صفحه ۱۰
۲۳. کوک، جان مانوئل: پیشین صفحه ۲۲۵
۲۴. کورت، آملی: هخامنشیان صفحه ۶۸
۲۵. بدیع، امیر مهدی بدیع: یونانیان و بربرها (ج ۱) صفحه ۷۰
۲۶. دیودور سیسیلی: کتابخانه تاریخی صفحه ۲۵۹
۲۷. کوک، جان مانوئل: شاهنشاهی هخامنشی صفحه ۲۳۱

۲۸. پیرنیا، حسن: ایران باستان (ج ۲) صفحه ۹۳۶
۲۹. زرین کوب، عبدالحسین: تاریخ مردم ایران قبل از اسلام (ج ۱) صفحه ۱۷۵
۳۰. بوشل واحد غلات در معادل بابلی و آمریکایی امروزی آن به نقل از اومستد، صفحه ۱۰۸
۳۱. اومستد: تاریخ شاهنشاهی هخامنشی صفحه ۴۶۷
۳۲. جنگ‌های پلوپونزی، مجموعه جنگ‌هایی است که از سال ۴۳۱ تا ۴۰۴ ق.م در سه دوره بین آتن و متحدانش در دلوس با اسپارت به همراه متحدان سابق آن در یونان رخ داد. این جنگ‌ها به آتن و دیگر دولت شهرهای یونانی آسیب رسانید و سرانجام با پیروزی اسپارت به پایان رسید. سیاست ایران در زمان داریوش دوم فرزند اردشیر در این پیروزی نقش اساسی داشت. ن. ک. رابینسون چارلز: پیشین صفحه ۲۶۷
۳۳. پیرنیا، حسن: ایران باستان (ج ۲) ۹۵۶
۳۴. زرین کوب، عبدالحسین: تاریخ مردم ایران قبل از اسلام پیشین صفحه ۱۸۱
۳۵. توسیدید: تاریخ جنگ پلوپونزی صفحه ۴۵۶
۳۶. اومستد: تاریخ شاهنشاهی هخامنشی صفحه ۴۸۷
۳۷. اومستد: تاریخ شاهنشاهی هخامنشی صفحه ۴۹۲
۳۸. دیاکونف: تاریخ جهان باستان صفحه ۱۴۰
۳۹. فرای ریچارد: میراث باستانی ایران صفحه ۲۰۰
۴۰. اومستد: پیشین صفحه ۵۰۱
۴۱. پیرنیا، حسن: ایران باستان (ج ۲) صفحه ۹۷۸
۴۲. کوک، جان مانوفل: پیشین صفحه ۳۶۵
۴۳. بختورتاش، نصرت الله: بنیاد استراتژی در شاهنشاهی هخامنشی صفحه ۱۵۶
۴۴. دیاکونف: تاریخ جهان باستان صفحه ۱۴۰
۴۵. بنگستون، هرمان: یونانیان و پارسیان صفحه ۱۸۱
۴۶. پیرنیا، حسن: ایران باستان (ج ۲) صفحه ۹۸۵
۴۷. بنگستون، هرمان: پیشین صفحه ۱۸۹
۴۸. پلوتارک: تاریخ حیات مردان نامی (ج ۴) صفحه ۴۷۳ (زندگی اردشیر دوم)
۴۹. اومستد: تاریخ شاهنشاهی هخامنشی صفحه ۵۰۶
۵۰. بختورتاش: پیشین صفحه ۱۵۷
۵۱. پلوتارک: حیات مردان نامی (ج ۴) صفحه ۴۸۱ (زندگی اردشیر دوم)
۵۲. گزنفون: آناباسیس، ترجمه احمد بیرشک صفحه ۱۰۰
۵۳. دیودور سیسیلی: ایران و شرق باستان در کتابخانه تاریخی صفحه ۳۴۵
۵۴. ساویل، اگنس: تاریخ اسکندر مقدونی صفحه ۲۴۷
۵۵. اومستد: تاریخ شاهنشاهی هخامنشی صفحه ۵۲۳
۵۶. اگه زیلاسر، پادشاه اسپارت در سال ۳۹۶ ق.م به آسیا تاخت تا ایران را به صلح با اسپارت وادار سازد و یا آن که آنقدر ایرانیان را سرگرم سازد که نتوانند به یونان حمله کنند. ن. ک. پلوتارک: حیات مردان نامی، ترجمه مشایخی (ج ۲) صفحه ۲۱۲

۵۷. اومستد: تاریخ شاهنشاهی هخامنشی صفحه ۵۲۴
۵۸. پلوتارک: حیات مردان نامی (کتاب اردشیر) صفحه ۵۰۹
۵۹. بختورتاش: پیشین صفحه ۱۶۱
۶۰. اومستد: تاریخ شاهنشاهی هخامنشی صفحه ۵۲۸
۶۱. بختورتاش: پیشین صفحه ۱۶۲
۶۲. گریمرگ، کارل: تاریخ بزرگ جهان (ج ۲) صفحه ۴۸۰
۶۳. پیرنیا، حسن: پیشین (ج ۲) صفحه ۱۱۱۴
۶۴. پلوتارک معتقد است که آنتالسیداس برای خوش آمد اردشیر در مجلس مهمانی شاه ایران در شوش تقلید شهدای سرزمین خویش را درمی آورد. ن. ک. پلوتارک: حیات مردان نامی (ج ۴) صفحه ۵۰۷
۶۵. فرنازاد به خاطر خدمات شایسته اش به ایران بازگردید و با دختر اردشیر ازدواج کرد و در واقع به افتخار دامادی خاندان هخامنشی درآمد.
۶۶. اومستد: تاریخ شاهنشاهی هخامنشی صفحه ۵۳۹
۶۷. زرین کوب، عبدالحسین: تاریخ مردم ایران قبل از اسلام صفحه ۱۸۹
۶۸. سایکس، سرپرسی: تاریخ ایران (ج ۱) صفحه ۳۰۲
۶۹. پلوتارک گوید: چندی پس از صلح شاه، لاسه دمونیا شکست سختی از اهل تب در یونان خوردند و این شکست سیادت آنان را در یونان زایل کرد، چنانچه نظر دربار ایران نیز از آنها برگشت، وقتی که اسپارت در یونان برتری داشت، اردشیر آنتالسیداس را میهمان و دوست خویش می خواند ولی پس از شکست مزبور، که اسپارتهای ضعیف شدند، آنها آگه زیلاس را به مصر فرستادند تا مگر پولی در آنجا بیابد و آنتالسیداس هم به دربار اردشیر رفت تا کمکی برای اسپارتهای تقاضا کند، شاه به او اعتنایی نکرد و چنان با نظر حقارت در او نگریست که آنتالسیداس را از دربار رانند و او شرمسار به اسپارت بازگشت و در آنجا بازیچه دشمنان خود گردید و بعد، از ترس مجازات (افورها) به خودکشی اقدام و آنقدر از خوردن غذا خودداری کرد تا بمرد، پلوتارک، کتاب اردشیر. (ج ۴) صفحه ۵۰۸
۷۰. گرانیکوس، اولین نبردگاه، اسکندر با ایرانیان در آسیای کوچک و آن رودخانه کوچکی است که از کوه ایدا (ida) سرچشمه می گیرد و به دریای مرمره می ریزد. در کنار همین رود بود که اسکندر در سال ۳۳۴ ق. م به پیروزی درخشانی دست یافت. ن. ک. کوک: شاهنشاهی هخامنشی صفحه ۳۹۰
۷۱. اومستد: تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، پیشین صفحه ۵۴۰

منابع و مأخذ

۱. اومستد: تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، ترجمه محمد مقدم، نشر امیر کبیر، تهران ۱۳۵۴
۲. بریان، پیر: تاریخ امپراتوری هخامنشی، ترجمه ناهید فروغان، نشر قطره، تهران ۱۳۸۱
۳. بنگستون، هرمان: یونانیان و پارسیان، ترجمه تیمور قادری نشر فکر روز، تهران ۱۳۷۶
۴. بدیع، امیر مهدی: یونانیان و بربرها، ترجمه ثاقب فر (ج ۱)، نشر توس، تهران ۱۳۸۲
۵. بختورتاش، نصرت‌الله: بنیاد استراتژی در شاهنشاهی هخامنشی، مطبوعاتی عطائی، تهران ۱۳۵۱
۶. پیرنیا، حسن: ایران باستان (ج ۱)، نشر دنیای کتاب، تهران ۱۳۶۲
۷. پلوتارک: حیات مردان نامی، ترجمه رضا مشایخی، (ج ۴)، نشر علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۹
۸. توسیدید: تاریخ جنگ پلوپونزی، ترجمه محمدحسن لطفی، نشر خوارزمی، تهران ۱۳۷۷
۹. توین بی: جنگ و تمدن، ترجمه خسرو رضایی، نشر آموزش انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۷۳
۱۰. دولاندلن، شارل: تاریخ جهانی، ترجمه احمد بهمنش (ج ۱)، نشر دانشگاه تهران، تهران ۱۳۶۷
۱۱. دیاکونف: تاریخ جهان باستان، ترجمه مومنی، انصاری، نشر اندیشه، تهران ۱۳۵۱
۱۲. دیودورسیسیلی: ایران و شرق باستان در کتابخانه تاریخی، ترجمه بیکیس و سنگاری نشر جامی، تهران ۱۳۸۴
۱۳. رابینسون، چارلز الکساندر: تاریخ باستان، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، نشر آموزش انقلاب اسلامی تهران ۱۳۷۰
۱۴. لوکاس، هنری: تاریخ تمدن (از کهن‌ترین روزگاران تا دوره ما) ترجمه عبدالحسین آذرنگ (ج ۱)، نشر کیهان، تهران ۱۳۶۶
۱۵. موله، ماریان: ایران باستان، ترجمه ژاله آموزگار، نشر طوس، تهران ۱۳۶۳
۱۶. ویل دورانت: یونان باستان، ترجمه گروهی مترجمین، نشر اقبال، فرانکلین، تهران ۱۳۵۸
۱۷. ویسهورفر، یوزف: ایران باستان، ترجمه ثاقب فر، نشر ققنوس، تهران ۱۳۷۷
۱۸. هرودت: تواریخ، ترجمه وحید مازندرانی، چاپخانه وزارت فرهنگ و هنر تهران بی تا
۱۹. هوار، کلمان: ایران و تمدن ایرانی، ترجمه مسعود رجب نیا، نشر امیرکبیر، تهران ۱۳۶۶
۲۰. هیگنت، چارلز: حمله خشایارشا به یونان، ترجمه خشایار بهاری، نشر کارنگ، تهران ۱۳۷۸
۲۱. زرین کوب: تاریخ مردم ایران قبل از اسلام (ج ۱)، نشر امیرکبیر، تهران ۱۳۳۸
۲۲. ساویل، اگنس: تاریخ اسکندر مقدونی، ترجمه وحید مازندرانی، نشر وحید، تهران ۱۳۶۴
۲۳. سایکس سرپرسی: تاریخ ایران (ج ۱)، ترجمه گیلانی، نشر دنیای کتاب، تهران ۱۳۷۰
۲۴. طوسی، محمدعلی: تاریخ آموزش پرورش باختر (گردآوری و ترجمه)، نشر دانشگاه سپاهیان انقلاب، تهران ۱۳۶۳
۲۵. فرای، ریچارد: میراث باستان ایران، ترجمه رجب نیا، نشر علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۳۸

۲۶. کوک، جان مانوئل: شاهنشاهی هخامنشی، ترجمه ثاقب فر، نشر ققنوس، تهران ۱۳۷۹
۲۷. کورت، املی: هخامنشیان، ترجمه ثاقب فر، نشر ققنوس، تهران ۱۳۷۹
۲۸. کوروفکین: تاریخ دنیای قدیم (یونان باستان)، ترجمه غلامحسین متین، نشر اخگر، تهران ۱۳۵۲
۲۹. گریمرگ، کارل: تاریخ بزرگ جهان، ترجمه دهشیری (ج ۱)، نشر یزدان، تهران ۱۳۶۹
۳۰. گیرشمن، رومان: ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، نشر علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۸
۳۱. گزنفون: کورشنامه، ترجمه عباس خلیلی، نشر دانشگاه تهران، تهران ۱۳۴۵
۳۲. گزنفون: آناباسیس، ترجمه احمد بیرشک، نشر کتابسرا، تهران ۱۳۷۵



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

شرایط اشتراک

۱. تکمیل فرم زیر و ارسال آن به آدرس: محلات، بلوار آیت‌الله خامنه‌ای، دانشگاه آزاد اسلامی واحد محلات، کد پستی ۵۸۵۱۴-۳۷۸۱۹
تلفن: ۰۸۶۶۳۲۲-۹۷۸۹

پست الکترونیکی: Fasnameh-Tarikh@iauMahallat.ac.ir

۲. ارسال فیش بانکی حق اشتراک به حساب جاری ۲۵۲۴ بانک ملی محلات شعبه بازار کد ۲۸۵۶

۳. بهای اشتراک سالانه (شماره ۴) با احتساب هزینه پستی برای:

۳۰۰۰۰ ریال

موسسات، شرکتها و مراکز تحقیقاتی و اشخاص حقیقی و حقوقی

۲۰۰۰۰ ریال

استادان و دانشجویان با تأیید واحد آموزشی دانشگاه زیربط

۷۵۰۰ ریال

تک شماره

برگ تقاضای اشتراک

اینجانب..... دانشجوی / عضو هیئت علمی دانشگاه

تقاضای اشتراک مجله فصلنامه تاریخ را به مدت: یک سال دو سال از شماره تا

شماره دارم.

به پیوست رسید واریز شده به مبلغ..... به حساب..... ارسال

می‌شود.

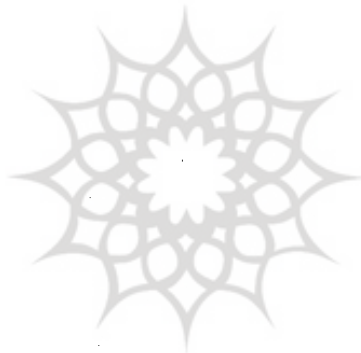
نشانی:

پست الکترونیکی:

نمبر:

تلفن:

پشت برگه فرم اشتراک



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی